



بچی مشغوق



آهن زبای در دسر

نویسنده: جوآنا نادین
تصویرگر: جس میخائیل
مترجم: مونا توحیدی صفت



Penny Dreadful Is a Magnet for Disaster
 Copyright © Joanna Nadin, 2011
 Cover and text artwork by permission of Usborne
 Publishing Limited, Copyright ©
 2011 Usborne Publishing Ltd.

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون
 بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)، امتیاز انتشار
 ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از
 نویسنده‌ی آن Joanna Nadin ناشر آن Usborne خریداری
 کرده‌است.
 انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی از سوی ناشران
 و مترجمان دیگر مخالف عرف بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای
 نشر است.

سرشناسه: نادین، جوآنا Nadin, Joanna
 عنوان و نام پدیدآور: آهن‌زبای دردسر/ نویسنده جوآنا نادین؛ تصویرگر جس میخائیل؛ مترجم
 مونا توحیدی‌صفت.
 مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهری: ۱۴۹ص: مصور.
 فروست: پنی قشقرق؛ ۱.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۹۵-۴؛ دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۹۴-۷؛
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: Penny Dreadful is a magnet for disaster, c2011.
 یادداشت: گروه سنی: ج.
 موضوع: داستان‌های کودکان انگلیسی
 Children's stories, English
 موضوع: داستان‌های کوتاه
 Short stories
 موضوع: شناسه افزوده: میخائیل، جس، تصویرگر
 Mikhail, Jess
 شناسه افزوده: مونا، ۱۳۶۴ - مترجم
 رده بندی دیویی: ۱۳۹۶ ۱۳۹۱ ۵۸۲۳/۹۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۴۸۰۲۲۰۵

پنی قشقرق ۱ آهن‌زبای دردسر

نویسنده: جوآنا نادین
 تصویرگر: جس میخائیل
 مترجم: مونا توحیدی‌صفت
 ویراستار: نسرین نوش‌امینی
 مدیر هنری و طراح جلد: فرشاد رستمی
 طراح گرافیک: فائزه فغفور
 ناظر چاپ: مرتضی فخری
 چاپ اول: ۱۳۹۶
 تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
 قیمت: تومان
 شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۹۴-۷
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۵-۹۵-۴



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱
 واحد دوم غربی، صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵، تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
 www.hoopa.ir info@hoopa.ir
 ■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
 ■ استفاده از بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.

تقدیم به میلی، کاترین و فردی،
آهن‌ریزهای دردمس‌دوست داشتنی.



پنی قشقرق

و بازرسی مدرسه

صفحه‌ی ۱۰۱



پنج پیشنهاد درجه یک

پنی قشقرق

برای دفع بلا

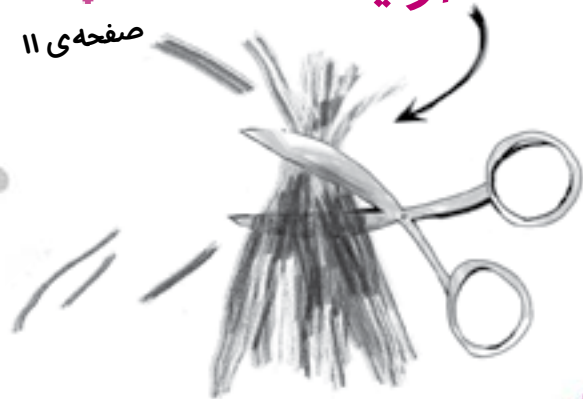
صفحه‌ی ۱۴۰



پنی قشقرق

آرایشگر می شود

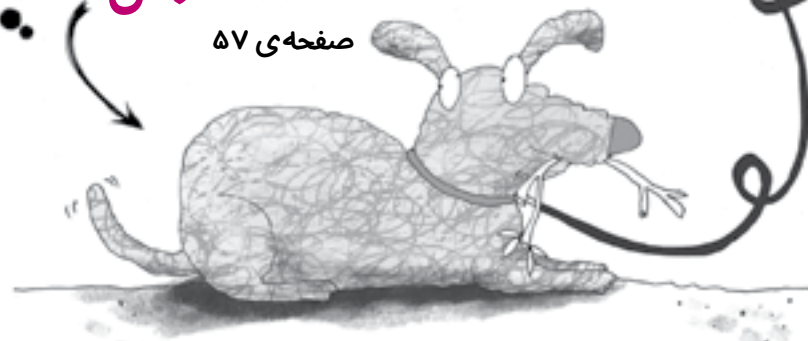
صفحه‌ی ۱۱



پنی قشقرق

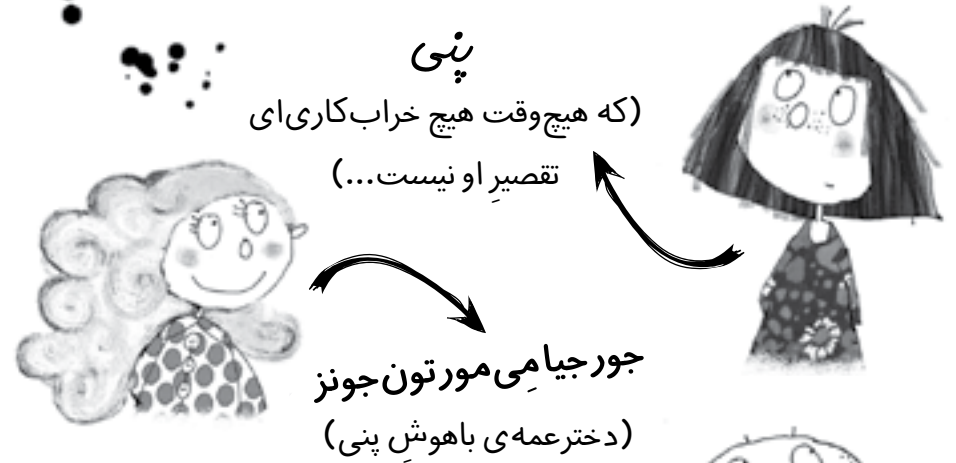
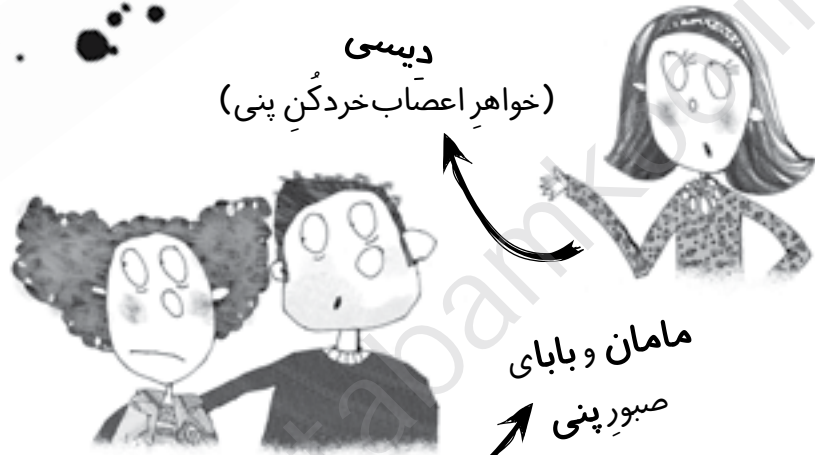
و دستیار وفادارش

صفحه‌ی ۵۷



با پنی قشقرق

و خامیل‌های بینوایش آشنا شوید:



بری
(میو! من گربه‌ی مامان بزرگم.)

کاسمو
(بهترین دوست پنی که تازگی‌ها
کله‌اش را از ته کچل کرده.)



کتابی قشوق

آرایشکر می شود





راستش را بخواهید اسم من واقعاً
پنی قشقرق نیست، پنلویه جونز
است!

لقب «قشقرق» را بابایم به شوخی گذاشته روی من.
به خاطر این می‌گویم به شوخی، چون که هر وقت این را
می‌گوید، مثل غاز قات قات می‌خندد. من که نمی‌دانم
کجایش خنده دار است. تازه من اصلاً هم قشقرق نیستم،
فقط به قول مامان بزرگ «آهن‌ربای دردسر» م. مامان

همیشه رفته بود روی اعصابم، چون فردا می‌خواهد برود دیدنِ نمایش میمون دیوانه و واسه‌ی همین خیلی خوش‌خوشانش است.

ب. من اجازه ندارم بروم دیدنِ نمایش میمون دیوانه، چون مامان می‌گوید آنجا امکان رخ‌دادنِ فاجعه خیلی زیاد است.

تازه‌اش هم قیمت بلیتش ۸ پوند و ۷۵ پنی است و من هنوز از آن باری که تصادفی زنگ زدم هند، ۷ پوند و ۵۰ پنی به مامان بدهکارم.

۳. هیچی کورن‌فلکس واسه صبحانه نداشتیم، چون بری، گربه‌ی مامان بزرگ، ته آخرین کاسه‌اش را هم درآورده بود. با اینکه مامان صد دفعه به مامان بزرگ گفته

که بری فقط و فقط باید غذای مخصوص خودش را بخورد.

می‌گوید اگر مامان بزرگ همان قدر که حواسش به خوردن پنی و بیسکویت است، حواسش به من هم بود، این قدر دردمس درست نمی‌کردم. مامان بزرگ هم می‌گوید اگر مامان همه‌اش سرگرم جواب‌دادن به تلفن‌های دکترسیمنت نبود (رئیس مامان را می‌گویم که چشم‌هایش مثل دو تا تخم مرغ آب‌پز، ورقلمبیده است و به خاطر همین همه بهش می‌گویند دکترچشم‌مگسی) و بابا هم این قدر مشغول حل و فصل بحران‌های شورای شهر نبود، آن وقت شاید آن‌ها می‌توانستند بحران‌های پلاک ۷۳ خیابان رولینز رود (یعنی خانه‌مان) را حل کنند.

پس همان طور که می‌بینید، من خیلی هم تقصیرکار نیستم.



بگذریم. امروز صبح با اینکه تعطیل بود، بیدار که شدم به خاطر چند تا چیز خیلی حالم گرفته بود:

۱. دیسی، خواهر یازده‌ساله‌ی اعصاب‌خردکنم، امروز دوبرابر

هیچ وقت آب پرتقال را از توی قوطی اش سر کشیده. (فکرش را بکنید! همه همین کار را می کنند، حتی دیسی! با اینکه مامان می گوید این کار خیلی غیربهداشتی است.) یک چیز دیگر هم درباره ی عمه بگویم: همیشه خدمتکارهایشان را به خاطر اینکه در حد انتظارش نیستند، اخراج می کند. مامان بزرگ می گوید که حتی ملکه ی سبا هم در حد انتظار عمه دیدی نیست. بگذریم! مامان گفت تا شب بر نمی گردد و توی کلینیک «زگیل» دکترسیمنت کلی کار دارد. بابا هم باید برای حل مشکل تیرهای مهار ساحلی به شورای شهر می رفت. برای همین امروز مسئولیت ما افتاد گردن مامان بزرگ. عمه دیدی این را که فهمید، چشم هایش را تنگ کرد و چپ چپ نگاه کرد. آخر بعد از آن باری که مامان بزرگ به جورجیا می مورتون جونز اجازه داد گل بخورد (جورجیا فکر می کرد خوردن گل بهش قدرت زیادی می دهد)، دیگر عمه دیدی اصلاً دلش نمی خواهد بچه اش را بدهد دست مامان بزرگ. اما به قول مامان بزرگ، گدا را چه

بعدش اوضاع از این هم قاراشمیش تر شد. یکهو زنگ در خانه را زدند، عمه دیدی بود که جورجیا می مورتون جونز، دختر عمه ام، را انداخت توی بغل ما. آخر عمه دیدی امروز یک جلسه ی حیاتی با نیویورک بویز داشت و از آن طرف هم «کاتیا رمانوف» (پرستار جورجیا) را به خاطر اینکه در حد انتظارش نبود، اخراج کرده بود. با اینکه عمه دیدی خواهر باباست، مامان بزرگ می گوید بعضی وقت ها پیش خودش فکر می کند که حتماً عمه وقتی به دنیا آمده، توی بیمارستان با یک بچه ی دیگر عوض شده، چون عمه دیدی اصلاً شبیه بابا نیست؛ مثلاً نه هیچ وقت توی عمرش مثل بابا شلوار چروک پوشیده، نه





جِس میفائیل

تصویرهای این کتاب را «جِس» کشیده. جِس عاشق این است که با رنگ‌های روشن و طرح‌های خیالی، شخصیت‌های بامزه بسازد و مردم را بخنداند. توی دنیا بیشتر از همه جا

خانه‌ی نقلی‌اش را دوست دارد. خانه‌ای که توی آن با

حیوان کوچولوش زندگی می‌کند. بیشتر از همه وقتش را به این کارها می‌گذراند: طراحی، اسکن کردن، قلم زدن، چاپ، قالب زدن و بعضی وقت‌ها هم کارکردن با کامپیوتر و حشمتناکش. جِس عاشق

چرخ زدن و پیدا کردن چیزهای محشرِ عجیب و غریب

است، آن هم توی بازارچه‌های اجناس دست‌دوم و

خیریه‌ها. یک روز خوب برای او روزی است که لم

بدهد توی یک ساحل آفتابی و یک عالمه خورشید

کاری و بستنی بخورد. (البته نه با دیگران!)



جوآنا نارین

«جوآنا» این کتاب، و یک عالم کتاب دیگر مثل این نوشته. ریزه‌میزه، بامزه، باهوش، آب‌زیرکاه و عاشق موسیقی است. قبل از آنکه

نویسنده بشود، همیشه دلش می‌خواست

ستاره‌ی نمایش یا قهرمان سوارکاری باشد، اما به‌جایش کارهای

دیگری کرد: نجات‌گریقی استخر، گویندگی اخبار رادیو، نظافت

خانه‌ی سالمندان و شعبده‌بازی. عاشق این است که برای

صبحانه عصاره‌ی مالت روی نان تُست بخورد و مربا روی نان

تُست دسِرش باشد. یک روز خوب برای جوآنا روزی است

که شیرینی بپزد، توی اینترنت بچرخد، توی کافه‌های

پاریس بنشیند و با دخترش (که او را خیلی یاد

پنی فشقرق می‌اندازد) بازی کند.



هويا منتشر کرده است:

مجموعه ی شش جلدی

پلی قشقرق



تنقلاتی سالم
برای رشد فکری
فرزندانمان



فقط شکم نیست که
نیاز به تنقلات دارد!

بهترین کتاب‌های برگزیده‌ی کودک و نوجوان در
فروشگاه اینترنتی "کتابم‌کو"



www.ketabamkoo.ir

سایت کتاب‌های کمک درسی



www.nimkatbook.ir

به ما سر بزنید:

سایت سرزمین تیزهوش‌ها:



www.tizland.ir



اینستاگرام کتابم‌کو:



[@ketabamkoo](https://www.instagram.com/ketabamkoo)



[ketabamkoo](https://www.tiktok.com/@ketabamkoo)



بانک نمونه سوالات امتحانی
با امکان جستجوی
پیشرفته



تا موفقیت راهی نیست
فقط کافیه که بخوای

سایت سرزمین تیزهوش‌ها

مرجعی برای همه دانش‌آموزان باهوش سرزمینمان، ایران



www.tizland.ir

به ما سر بزنید:

«کانال‌های تلگرام نمونه سوالات»



@tizamooz123

@tizamooz10



@tizamooz



@tizamooz11



@tizamooz789



@tizamooz12



فروشگاه‌های اینترنتی ما:



www.nimkatbook.ir

www.ketabamkoo.ir

